بررسى نقش عباس ‏بن عبدالمطلب در حوادث عصر نبوى صلى ‏الله‏ عليه ‏و‏آله

معرفت سال بيستم ـ شماره 170 ـ بهمن 1390، 103ـ118

بررسى نقش عباس‏بن عبدالمطلب در حوادث عصر نبوى صلى‏‌الله‌‏عليه‌‏و‏آله

صدراللّه اسماعيل‏زاده\*

چكيده

اين نوشتار در پى آن است تا به بررسى يكى از شخصيت‏هاى مؤثر در تحولات تاريخ صدر اسلام يعنى عباس‏بن عبدالمطلب بپردازد. او از ثروتمندان قريش به شمار مى‏رفت و دو منصب مهم رفادت و سقايت خانه كعبه را عهده‏دار بود. وى در پيمان عقبه دوم، و محاصره سه ساله شعب ابى‏طالب همراه با ساير بنى‏هاشم بود و در برخى از جنگ‏هاى دوران پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله حضور داشت. عباس در جنگ حنين حضور چشمگيرى داشته و بعد از رحلت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در حالى كه بيشتر صحابه در پى انتخاب جانشين پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بودند، در مراسم تكفين و تدفين ايشان، حضرت على عليه‏السلامرا يارى نمود. هرچند در برخى موارد ما شاهد اعتراض يا سكوت او نيز هستيم. در اين نوشتار برآنيم با استفاده از روش تحليل محتوا در منابع معتبر اوليه و بررسى منابع پژوهشى به نقش و جايگاه عباس در حوادث عصر نبوى بپردازيم.

كليدواژه‏ها: عباس‏بن عبدالمطلب، پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، غزوات پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، مكه، اسلام.

مقدّمه

از موضوعات مهم در فلسفه تاريخ، بحث عوامل تأثيرگذار در تاريخ است. اقوال مختلفى در اين زمينه وجود دارد؛ برخى محيط جغرافيايى، بعضى نوابغ و برخى نيز نژاد را در تطورات تاريخى مؤثر مى‏دانند.

هرچند به نظر مى‏رسد نظريه صحيح در اين موضوع، تأثير مجموعه اين عوامل در عرصه تاريخ است، نمى‏توان تأثير مهم شخصيت‏ها را در تاريخ ناديده انگاشت؛ چراكه بسيارى از تحولات تاريخى به دست آنان صورت گرفته است. در تاريخ صدر اسلام نيز شخصيت‏هاى بسيارى، هريك به تناسب جايگاه خويش، تأثيرگذار بودند كه مهم‏ترين آنها، صحابه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مى‏باشند. برخى به دليل سوابق مبارزاتى و تحمل رنج و مشكلات، گروهى به لحاظ رشد در علم دين، برخى به سبب تقوا و زهد و بعضى هم به خاطر نسبت خويشاوندى با پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهدر تقسيم‏بندى اصحاب پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله جاى گرفتند. گروهى در جامعه آن روز جزو خواص بودند و موقعيت اجتماعى بالايى داشتند؛ همچنان‏كه برخى نزد پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله از جايگاه خوبى برخوردار بودند. يكى از اين شخصيت‏هاى مهم كه در حوادث صدر اسلام نقش بسزايى داشت، عباس‏بن عبدالمطلب بود. وى از جمله كسانى بود كه در ميان بنى‏هاشم و مسلمانان، موقعيت درخور توجهى داشت.

موضوع شناخت‏اصحاب‏پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهچنان‏مهم‏است‏كه‏در بعضى از فرقه‏ها ـ چه در مسائل فقهى و چه غير آن ـ اگر به صحابه تكيه‏نكنندجزروايت‏پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهچيزى‏باقى‏نمى‏ماند.

آنچه در اين نوشتار بررسى شده، سوابق عباس‏بن عبدالمطلب قبل و بعد از اسلام است. شايان ذكر است در رابطه با شخصيت مورد بحث و نقش وى در حوادث صدر اسلام تاكنون كار خاصى صورت نگرفته است.

سؤال اصلى پژوهش حاضر اين است كه نقش و جايگاه عباس‏بن عبدالمطلب در حوادث عصر نبوى تا چه اندازه است؟ در ادامه نيز به اين سؤالات پاسخ داده مى‏شود:

ـ دليل حضور عباس در جنگ بدر در سپاه مشركان چه بوده است؟

چگونگى حضور عباس در جنگ‏هاى دوران پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و زمان اسلام آوردن وى.

معرفى اجمالى عباس

عباس‏بن عبدالمطلب عموى پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، مكنا به ابوالفضل،489 سه سال قبل از عام‏الفيل490 و پنجاه و شش سال پيش از هجرت، در مكه و در خانواده‏اى كه رياست قريش را بر عهده داشت، از مادرى به نام نتيله491 به دنيا آمد. او جزء كوچك‏ترين پسران عبدالمطلب و سه سال از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبزرگ‏تر بود.492 وى تقريبا هم سن و سال پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بود و به دليل اينكه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهدر خانه عبدالمطلب زندگى مى‏كرد، آن دو همبازى و دوست بودند، به طورى كه هر دو در نوجوانى براى بناى كعبه بر دوش خود سنگ مى‏آوردند.493 عباس در كودكى، نوجوانى و بزرگ‏سالى پيوسته همراه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبود، چنان‏كه هر كس از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله اطلاعى مى‏خواست نشانى عباس را به او مى‏دادند.494

وى از اشراف مكه تلقّى مى‏شد و روحيه اشرافى داشت. در عين حال، پس از اينكه اسلام آورد به دليل كمكى كه در جمع بنى‏هاشم به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهمى‏كرد و نيز به عنوان عموى آن حضرت، سخت مورد علاقه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بود. عباس در نزد پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهاز جايگاه خوبى برخوردار بود، چنان‏كه آن حضرت مى‏فرمود: «بهترين برادرانم على است و بهترين عموهايم حمزه و عباس برادران پدرم مى‏باشند.»495

فرزندان عباس

عباس صاحب دوازده فرزند بود. مادر هفت تن از آنان (فضل، عبيداللّه، عبداللّه، قثم، معبد، عبدالرحمن، ام حبيبه) لبابه كبرى بود كه بنا بر نقل ابن‏حبيب در المحبر، به او نجيبه نيز مى‏گفتند.496 طبق نقل ابن اثير در اسدالغابه، عباس صاحب ده فرزند پسر بود.497

در خصوص لبابه كبرى همسر عباس آمده است: او اولين زن عرب مسلمان بعد از خديجه بود498 كه در راه اسلام سختى‏ها و مشقت‏هاى زيادى را تحمل كرد. پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله براى او احترام خاصى قايل بود و به منزل او زياد رفت‏وآمد مى‏كرد.499 وى از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايات گوناگونى را نقل كرده و از راويان قابل اعتماد به شمار مى‏آيد.500

برخى از فرزندان عباس همچون عبداللّه، عبيداللّه، قثم و فضل در عرصه‏هاى سياسى و علمى فعال بودند و نقش‏هاى مختلفى را ايفا كردند كه در ميان آنان، عبداللّه از جايگاه بالاترى برخوردار بود.

اخلاق و شغل عباس

عباس مردى بخشنده، سفيدرو، بلندقامت، زيبا، درشت‏چشم، بلندآوا، راست قامت و داراى گونه‏هايى هموار بود.501 ذهبى گويد: «عباس از بلندترين، زيباترين، باابهت‏ترين، بلندآوازترين، بردبارترين و آقاترين مردان بود.»502

شغل اصلى او تجارت بود، كه در آن زمان از شغل‏هاى رايج در مكه به شمار مى‏رفت. وى در غرفه‏اى نزديك كعبه به دادوستد پارچه و عطريات مى‏پرداخت.503 شايان ذكر است در زمان جاهليت و حتى بعد از آن، مهم‏ترين شغل مردم تجارت بود، به گونه‏اى كه اكثر ثروتمندان مكه تاجر بودند. او در زمان جاهليت از بزرگان قريش بود و با اين شغل، خيلى زود به يكى از ثروتمندان قريش تبديل شد.504 گفتنى است مادر عباس ثروت بسيارى داشت505 و از ظاهر امر چنين برمى‏آيد كه ثروت وى به عباس رسيده بود؛ چراكه او هم ثروت زيادى داشت كه به صورت نقد بود و اين امر از ويژگى تجار است.506

عباس با بخشى از سرمايه خود تجارت مى‏كرد و قسمت ديگر را قرض مى‏داد و ربا مى‏گرفت. بنابر برخى روايات، آيات 275، 278 و 282 سوره «بقره» در مورد رباخوارى او نازل شده است.507بعدها نيز هنگامى كه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله ربا خوردن را ممنوع اعلام كرد، اولين رباى باطل‏شده رباى عباس بود.508 وى لباس‏هاى گران‏بها مى‏پوشيد، در ظرف سيمين و زراندود آب مى‏نوشيد و در نقاط ديگر نيز صاحب ملك و باغ بود.509 در شهر طائف باغ انگورى داشت كه كشمش آن را به مكه مى‏آورد و از آن شربت مى‏ساخت و به حاجيان مى‏داد.510

وى در عين برخوردارى از ثروت زياد، به فكر گرسنگان و برهنگان شهر نيز بود، به گونه‏اى كه پيش از مرگش هفتاد تن از بردگان را آزاد كرد.511 عباس از زمانى كه ابوطالب در قحط‏سالى مكه در فشار و مضيقه بود، براى سبك كردن بار زندگى‏اش، به پيشنهاد پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهجعفر پسر او را به خانه برد و سرپرستى‏اش را به عهده گرفت.512

ثروت عباس به حدى بود كه فقط در جنگ بدر بيست اوقيه طلا از وى توسط مسلمانان به غنيمت گرفته شد و او فديه آزادى خود، برادرزاده و هم‏پيمانش عتبه‏بن عمروبن جحدم را متقبل شده، پرداخت كرد.513

عباس به سبب ثروت زيادى كه داشت توانست دو منصب مهم مكه، يعنى رفادت (پذيرايى از حاجيان) و سقايت (آبرسانى) را از برادرش ابوطالب بگيرد. ماجراى به دست گرفتن دو منصب مذكور، از اين قرار است كه ابوطالب ـ كه اين دو منصب را بر عهده داشت ـ به سالى در موسم حج براى انجام وظيفه خود از عباس ده هزار درهم قرض گرفت و در سال بعد علاوه بر اينكه قرض قبلى خود را نداد، دوباره پانزده هزار درهم قرض طلب كرد. عباس بدان شرط به خواسته برادر پاسخ داد كه اگر تا موسم حج سال آينده نتوانست بدهى‏اش را پرداخت كند، دو منصبِ رفادت و سقايت از آنِ وى‏باشدودرمقابل،تمام‏وام ابوطالب بخشيده گردد. از آن‏رو كه در سال بعد ابوطالب نتوانست بدهى خود را بپردازد، اين دو منصب به عباس رسيد.514

صاحب الاستيعاب مى‏گويد: «عباس در اين دوره، عمارت مسجدالحرام را نيز بر عهده داشت.»515 واقدى نيز مى‏نويسد: «عباس در دوره جاهلى سرپرست بنى‏هاشم بود.»516 شايد اين نقل به سرپرستى عباس در برهه‏اى از آن دوره اشاره داشته باشد؛ چراكه مى‏دانيم سرپرستى بنى‏هاشم در آن دوره را ابوطالب بر عهده داشت.

نقش و حضور عباس در دوران پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله

عباس در دوران حضور پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نقش بسزايى در حمايت از برادرزاده خويش داشت، به گونه‏اى كه در چندين برهه از تاريخ حضور پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهدر جزيره‏العرب، كمك شايانى به آن حضرت كرد و در بعضى از غزوات نيز تا پاى جان در دفاع از پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله ايستادگى نمود. وى به دليل حمايت از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله همراه با ساير بنى‏هاشم در محاصره شعب ابى‏طالب نيز حضور داشت و حتى با يكى از بزرگ‏ترين دشمنان پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله يعنى ابوجهل به مشاجره پرداخت. هرچند در برخى موارد ما شاهد اعتراض و يا سكوت او نيز هستيم. حال به عرصه‏هاى حضور عباس در اين دوران اشاره مى‏گردد.

حضور عباس در پيمان عقبه دوم

پس از پيمان عقبه اول كه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با دوازده نفر از مردم يثرب منعقد كرد و موجب تأثير شگرفى در آنها، از جمله ايمان آوردن آنان شد، اين گروه رسول خدا را تصديق كرده به مدينه بازگشتند.

سال بعد، يعنى در سيزدهم ذى‏الحجه سال سيزده هجرى كه يثربيان به سنت هر ساله روانه زيارت كعبه شدند، هفتاد و دو نفر از مرد و زن به مكه رفتند تا دومين بيعت را با پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله تحقق بخشند. از آن‏رو كه امكان ملاقات علنى وجود نداشت، تصميم گرفته شد اين ملاقات به صورت پنهانى در عقبه‏اى دور از مكه برگزار شود. در اين پيمان، عباس‏بن عبدالمطلب به عنوان رابط يثربيان و پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در ملاقات حضور داشت.

او نخستين كسى بود كه سخن راند و گفت: «اى قوم خزرج، مى‏دانيد كه محمد در نزد ما چه عزيز و مكرم و محترم است و نمى‏خواهيم كه يك لحظه از پيش او برويم و وى از ما دور شود، ولى خود او خواسته به مدينه هجرت نمايد و به شما ملحق گردد. اگر به راستى استحقاق و آمادگى آن را داريد تا به آنچه مى‏گوييد و پيمانى كه مى‏بنديد وفادارى كنيد، او را از آزار دشمنان و مخالفانش محافظت كنيد و با دوست وى دوست و با دشمن وى دشمن باشيد. اكنون اگر شما اهل نيرو و چابكى و آشنا به امور جنگ هستيد و دشمنى تمام عرب را با خود كوچك مى‏شماريد كه همگى آنها به زودى از يك كمان بر شما تير خواهند زد، درست بينديشيد و در كار خود رايزنى كنيد و پراكنده نشويد و هماهنگ باشيد و بدانيد نيكوترين سخن راست‏ترين آن است. ديگر آنكه براى من توصيف كنيد كه با دشمن خود چگونه جنگ مى‏كنيد؛517 اگر مى‏دانيد او را تسليم دشمن خواهيد كرد پس هم اكنون او را بگذاريد در عزت و امان باشد.»518

بنابر گزارش منابع اوليه، وقتى سخنان عباس به پايان رسيد تعدادى از يثربيان سخنانى گفتند كه حاكى از تدبّر و عزم راسخ آنان در دعوت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبه يثرب بود. در اين هنگام، براءبن معرور به عباس گفت: آنچه گفتى شنيديم. به خدا سوگند، اگر در دل‏هاى ما چيز ديگرى غير از آنچه گفتيم باشد، مى‏گفتيم، بلكه ما طالب راستى و وفا و جانبازى در راه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله هستيم. آن‏گاه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبراى ايشان قرآن تلاوت فرمود و آنان را به سوى خداوند فراخواند و به مسلمانى ترغيب و تشويق فرمود و يادآور شد كه براى چه كارى جمع شده‏اند.519

واقدى مى‏گويد: «دو قبيله اوس و خزرج درباره اينكه شب بيعت عقبه كدام‏يك نخست با پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبيعت كرده است به يكديگر تفاخر مى‏كردند. سرانجام گفتند: هيچ كس به اين موضوع داناتر از عباس‏بن عبدالمطلب نيست و از او پرسيدند. او نيز جواب داد.»520

البته شايان ذكر است كه برخى از پژوهشگران معاصر معتقدند فردى كه همراه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بود و سخنان فوق را قرائت كرد، عباس‏بن عباده است؛ چراكه متن سخن كمى تأمّل‏برانگيز است و آيا اينكه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با عزت و سربلندى در ميان قوم خود زندگى مى‏كند صحيح است؟!521

ولى ابن‏هشام به اين امر پاسخ داده و مى‏گويد: «عباس به خاطر اينكه عهد و پيمان جدى از انصار بگيرد، چنين سخن گفت.»522

در هر صورت، به استناد اكثر مورخان اوليه، عباس‏بن عبدالمطلب در اين جلسه حضور داشته و سخنرانى كرد، هرچند در محتواى سخن، اختلافاتى وجود دارد.

عدم اعتراض عباس به تصميمات جلسه دارالندوه523

پس از آنكه اشراف قريش متوجه شدند پايگاه جديدى براى گسترش اسلام در يثرب به وجود آمده است، در تكاپو افتادند تا مانع گسترش آن شوند؛ چراكه مردم اين شهر با پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله پيمان جنگ بسته بودند و ممكن بود درصدد انتقام برآيند. بر فرض كه قصد جنگ نداشتند، باز هم خطرى بزرگتر آنها را تهديد مى‏كرد؛ زيرا يثرب بزرگ‏ترين شهر نزديك مكه بود و بازرگانان قريش به اين شهر رفت و آمد داشتند. اگر اين شهر را از دست مى‏دادند، زيان اقتصادى بزرگى به آنان مى‏رسيد. از اين‏رو، پس از درك چنين خطرى بزرگ و ضرورت مبارزه با آنان بود كه به سرعت گردهم آمده مهم‏ترين نشست اصحاب دارالندوه را پديد آوردند تا در قتل پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به توافق برسند.524 چنين اتحادى ميان تمام تيره‏هاى قريش بر ضد يك تيره، بى‏سابقه و يا كم‏سابقه بوده است.

عباس سرشناس‏ترين شخصيت بنى‏هاشم بعد از ابولهب نيز در جريان اين اتحاد، ناگزير از سكوت بود. اما علت سكوت او مشخص نيست؛ اينكه چرا هيچ اعتراضى از او كه حامى پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بود نمى‏بينيم؟!

شايد سكوت عباس، سكوتى از موضع مشاهده قدرت دشمن و ضعف نظامى بنى‏هاشم بود و او چاره‏اى جز سكوت نداشت. ولى در هر صورت، هيچ سندى محكم از تلاش و مقاومت او در مقابل رأى دارالندوه سراغ نداريم.525

اسلام عباس

درباره مسلمان‏شدن عباس، روايات گوناگونى وجود دارد كه هريك، مسلمان شدن عباس را مربوط به دوره‏اى خاص مى‏دانند؛ از جمله: اوايل ظهور اسلام،526 شب هجرت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله،527 پيش از جنگ بدر528 و بعد از اسارت در جنگ بدر.529

ابن اثير مى‏گويد: «اينكه پيامبر فرمان نكشتن عباس در جنگ بدر را داد، دليل بر مسلمان بودن او در پيش از بدر است.»530 اما در مقابل اين نظريه، ذهبى مى‏نويسد: «ظاهر امر اين است كه عباس بعد از بدر اسلام آورده است.» از اين‏رو، وى رواياتى را كه نشان‏دهنده مسلمان شدن عباس قبل از بدر باشد را ضعيف مى‏شمارد و مطالبه فديه از عباس در بدر را دليل بر مسلمان نبودن وى مى‏داند.531

اما آنچه به نظر مى‏رسد اين است كه عباس پيش از بدر اسلام آورده بود و از روى مصلحت يا حفظ جان و اموال خويش، اسلام خود را كتمان مى‏كرد.

در ذيل، به قرائنى كه نشان‏دهنده اسلام وى در قبل از بدر است، اشاره مى‏شود:

1. بسيارى از منابع، همسر عباس را قديمه‏الاسلام مى‏دانند. منابع ديگر تأكيد دارند كه عباس و همسرش با هم اسلام آوردند؛532 چراكه بعضى از منابع مى‏گويند همسر وى دومين زن مسلمان بود.

2. از امام سجاد عليه‏السلام درباره ايمان ابوطالب سؤال شد كه ايشان فرمودند: «مؤمن بوده است.» گفتند: «گروهى معتقدند ابوطالب كافر مرده است.» امام فرمود: «بسيار شگفت‏انگيز است؛ به ابوطالب طعنه مى‏زنند يا به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله؟ خداوند در آيات بسيارى، پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را از اينكه زن مؤمنى را به نكاح كافرى باقى بگذارد، نهى كرده است، و بدون شك، فاطمه بنت اسد از اولين مؤمنان بوده و تا زمان مرگ ابوطالب در همسرى او باقى بوده است.»533

بنابراين، اگر عباس مشرك بود، پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بايد ميان او و همسرش نيز جدايى مى‏انداخت؛ چراكه همسر او نيز قديمه‏الاسلام بود. چنين مواردى در آن عصر سابقه داشته است؛ چنان‏كه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بعد از هجرت بين دخترش زينب كه اسلام آورده بود و شوهرش ابوالعاص كه مسلمان نشده بود، جدايى انداخت و تا سال ششم هجرى كه ابوالعاص اسلام آورد، به مدت شش سال از هم جدا بودند.534

3. از فرمان پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مبنى بر نكشتن عباس و سخت‏گيرى آن حضرت در مورد فديه دادن وى، برمى‏آيد كه عباس پيش از جنگ بدر مسلمان بوده و گرفتن فديه، كوششى براى افشا نشدن راز او بوده است.535

4. غلام عباس به مسلمان بودن خود، عباس و همسرش اعتراف كرده است. طبرى به نقل از ابورافع غلام پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مى‏گويد: «من غلام عباس‏بن عبدالمطلب بودم و اسلام به خانه ما رسيده بود و ام‏فضل مسلمان شده بود و من نيز مسلمان شدم و عباس از قوم خويش بيم داشت و نمى‏خواست به خلاف آنها رفتار كند و اسلام خويش را پنهان مى‏داشت؛ از آن‏رو كه مال بسيار داشت كه ميان افراد پراكنده بود.»536

در هر صورت، با توجه به اينكه عباس در جريان بيعت گرفتن انصار در عقبه ثانى حضور داشت و در خيلى از موارد از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و ساير مسلمانان حمايت كرد، آيا مى‏توان گفت او در آن زمان غيرمؤمن بود؟!

ماجراى سدالابواب

هنگامى كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مسجد مدينه را ساخت، منزل‏هايى در كنار آن بنا نهاد تا زنان خويش را در آن مسكن دهد، براى على‏بن ابى‏طالب عليه‏السلام نيز منزلى در كنار منزل خود ساخت. ياران آن حضرت نيز هريك حجره‏اى ساخته و ساكن شدند. درهاى همه آن منازل به مسجد باز مى‏شد و آنها از مسجد به خانه‏هاى خويش رفت و آمد مى‏كردند.

از جانب خدا وحى آمد كه بجز درِ منزل رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهو على‏بن ابى‏طالب عليه‏السلام بايد همه درها بسته شود. رسول‏اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به منبر رفت و اين خبر را به اطلاع همه اصحاب رساند. پس از ابلاغ اين خبر بعضى از صحابه به اين امر اعتراض كردند كه نام برخى از آنان همچون عباس‏بن عبدالمطلب در منابع آمده است.537 اما نكته شايان توجه اين است هرچند تاريخ دقيقى در منابع ذكر نشده است، اما با توجه به شواهد و قراينى كه وجود دارد حضور عباس در اين جريان منتفى است. اينكه اين جريان در مدينه و پس از هجرت پيامبر به اين شهر رخ داده و با توجه به حضور حمزه در اين رخداد مى‏توان گفت جريان سدالابواب پيش از جنگ احد رخ داده است. در صورتى كه با توجه به مطالبى كه در آينده هم خواهيم گفت عباس در اين برهه در مكه حضور داشت.

نقش عباس در برخى از جنگ‏ها

در ماجراى بدر، هنگامى كه قريش تصميم گرفت به مقابله با سپاه مسلمانان بپردازد، لشكرى متشكل از نهصد و پنجاه نفر را به سمت مدينه روانه كرد. يعقوبى مى‏نويسد: «لشكر قريش روزى 9 الى 10 شتر مى‏كشتند كه يكى از اين ذبح‏كننده‏ها عباس‏بن عبدالمطلب بود.»538

ابن‏عباس مى‏گويد: «پدرم در حال اسيرى خوراك داده بود.» بنا به قولى، عباس در روز جنگ، شتر ذبح كرد و ديگ‏ها برگردانده شد.539

اگرچه عباس در اين جنگ در لشكر قريش بود، اما منابع تاريخى حضور عباس و تنى چند از بنى‏هاشم مانند نوفل و عقيل را به اجبار مى‏دانند.540 چنان‏كه ابن سعد مى‏گويد: «هنگامى كه قريش براى جنگ بدر حركت كردند و به مر الظهران رسيدند، ابوجهل از خواب بيدار شد و فرياد زد: اى گروه قريش واى بر شما! چه كار بدى كرديد كه بنى‏هاشم را در مكه باقى گذاشتيد؛ چون اگر محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بر شما پيروز شود، آنان نيز درصدد پيروزى به مكه برمى‏آيند؛ آنان را در شهر مهم خود باقى مگذاريد و آنان را با خود بياوريد، هرچند كارى از آنها در جنگ ساخته نباشد. قريش به مكه برگشتند و عباس‏بن عبدالمطلب، نوفل، طالب و عقيل را به زور و اجبار با خود آوردند.»541

در نقل ديگرى نيز از ابن‏عباس روايت شده كه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در روز جنگ بدر به ياران خود فرمود: «مى‏دانم برخى از مردان بنى‏هاشم و ديگران را به زور به جنگ آوردند، هريك از شما با هركس از بنى‏هاشم رويارو شد او را نكشد و هر كس عباس‏بن عبدالمطلب را ديد او را نكشد كه به يقين او را به زور و اجبار با خود بيرون آوردند.»542

البته عباس، بنا بر نقل بلاذرى، حركت قريش و علت همراهى خود با آنان را به اطلاع پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهرساند.543 با اين حال، به هنگام جنگ، سران قريش از ناحيه عباس و ديگر هاشميان همراه سپاه احساس خطر مى‏كردند. از اين‏رو، آنان را در خيمه‏اى جمع كرده و بيم دادند و كسانى را بر آنها گماشتند كه به شدت از ايشان مواظبت كنند.544

بنابراين، مى‏توان گفت كه هاشميان حاضر در سپاه قريش با مسلمانان نمى‏جنگيدند، چنان‏كه راوى مى‏گويد: «در جنگ بدر به عباس نگاه كردم كه مانند مجسمه‏اى مبهوت ايستاده بود و اشك مى‏ريخت.»

پس از آنكه عباس به اسارت درآمد اولين چيزى كه از اسيركننده خود پرسيد، سؤال درباره سلامتى پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبود. ابن‏عباس مى‏گويد: «وقتى مسلمانان، اسيران را در شبانگاه به بند كشيده بودند، پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهآن شب نتوانستند بخوابند. هنگامى كه ياران آن حضرت، علت را جويا شدند، فرمودند: "ناله عباس را در بند شنيدم." برخاستند و بندهاى عباس را گشودند و رسول خدا خوابيدند.»545

سؤالى كه در اينجا وجود دارد اين است كه آيا علت اينكه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله دستور عدم كشتن عباس‏بن عبدالمطلب را دادند حمل بر نسبت خويشاوندى نبوده است؟ چنان‏كه شخصى‏به نام ابوحذيفه، تحت تأثير احساسات و تعصبات قومى، زبان به اعتراض گشود كه چرا ما فرزندان، برادران و پدران خود را بكشيم، ولى عباس را زنده نگه داريم؟!546

قطعا چنين نيست. آنچه مسلم و يقينى است آن است كه پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله هيچ كارى برخلاف اراده الهى نمى‏كردند و به اقتضاى عصمت هرگز تبعيض قايل نشده و عدالت را زير پا نمى‏گذاشتند. از اين‏رو، نقل‏هاى تاريخى نمى‏تواند در مقابل اين امر قطعى قدعلم كند. از اين‏رو، از اين دست نقل‏هاى تاريخى مى‏بايست تخطئه شده و مورد ترديد قرار گيرند. در همين جنگ نيز برخى از بستگان پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله حضور داشتند كه به دست مسلمانان كشته شدند. اينكه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به يكى از اصحاب فرمودند: «آيا رواست كه بر روى عموى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله شمشير كشيده شود؟»547 اين جمله علاقه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به عباس را مى‏رساند. البته اين رابطه دو طرفه بود و شايد ـ همان‏گونه كه پيش‏تر بيان شد ـ دليلى بر مسلمان بودن عباس در قبل از جنگ بدر باشد. لازم به ذكر است كه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله براى آزادى اسرا از همه فديه گرفتند، حتى نسبت به عباس سخت‏گيرى بيشترى به عمل آوردند و عباس فديه خود و برادرزاده‏هايش عقيل و نوفل و هم‏پيمانش عتبه‏بن عمربن جحدم را پرداخت كرد.548

بنابر نقل برخى از منابع آيه 70 سوره «انفال» در مورد مذاكره عباس با پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله درباره خون‏بهاى اسيران بدر نازل شده است.549

او پس از آزادى به مكه برگشت و از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهخواست به مدينه مهاجرت كند، اما حضرت در پاسخ نوشت: «در جايت بمان؛ زيرا خداوند هجرت را بر تو پايان دهد؛ چنان‏كه نبوت را به من پايان داد.»550 عباس بارها از پيامبر اجازه هجرت خواسته بود، ولى هر بار پاسخ پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلههمان بود.

آنچه مى‏توان در رابطه با حضور عباس در جنگ بدر گفت، اين است كه داستان شركت وى در بدر، شايد از مشكلات تاريخ باشد، ولى با قرائنى كه ذكر گرديد، مى‏توان نتيجه گرفت كه او نسبت به اسلام دشمنى نداشت و حضورش در بدر اكراهى‏بوده و شايدبتوان‏گفت‏طبق مصالح روز، ايمانش را پنهان مى‏كرد تا از اين طريق، به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهكمك كند و برادرزاده خويش را از تداركات و نقشه‏هاى شوم قريش آگاه سازد. چنان‏كه در جنگ احد و احزاب نيز نامه‏هايى به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نوشت و نخستين كسى بود كه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را از نقشه و حركت قريش در احد آگاه ساخت.

در آستانه جنگ احد و پيش از حركت قريش به سوى مدينه، عباس پنهانى نامه‏اى براى پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهنوشت و مردى از بنى‏غفار را اجير و با او شرط كرد كه سه روزه خود را به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله برساند و به آن حضرت بگويد كه قريش براى حركت به سوى تو جمع شدند و هر كارى كه براى آمدن آنها لازم است انجام بده؛ آنها آهنگ تو كرده‏اند و سه هزار نفرند كه دويست اسب و سه هزار شتر همراه آنهاست و هفتصد نفرشان زره‏پوش هستند و اسلحه فراوان دارند. قاصد در قبا پيامبر را ملاقات كرد و نامه را تقديم داشت.551

البته ارادت عباس به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در جريان فتح خيبر نيز آشكارا نقل شده است. با اينكه عباس در هنگام فتح خيبر در مكه بود، ولى وقتى كه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهخيبر را گشود، حجاج‏بن علاط مسلمى به مكه آمد و به قريش اخبارى دروغ گفت. وى اظهار داشت كه يهوديان خيبر بر پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله پيروز شده و گروهى از ياران رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهرا كشته‏اند. عباس نيز كه مى‏پنداشت اين خبر صحيح است ناراحت شد، درِ خانه خود را گشود و پسرش قثم را در آغوش گرفت و گفت: «اى قثم، اى كسى كه شبيه دارنده كرامتى.»552 تا اينكه حجاج‏بن علاط به خانه عباس آمد و به او از سلامتى پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و فتح خيبر و اينكه خداوند اموال آن را به ايشان غنيمت داده است، خبر داد و عباس سخت خشنود گشت. مسلمانانى كه در مكه بودند شاد شدند و به خانه عباس آمدند و سلامتى پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را به او شادباش گفتند.553

در جريان فتح مكه عباس‏بن عبدالمطلب كه از مسلمانان مقيم مكه بود و به دستور پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در مكه اقامت گزيده بود، به عنوان يكى از آخرين افراد مسلمان بنى‏هاشم، قصد ترك مكه را داشت تا به مدينه برود. اين حركت درست مطابق با حركت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به مكه بود. ابن‏عباس مى‏گويد: «پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهكه قصد حركت از مدينه به مكه را داشت، ابورهم كلثوم‏بن حصين غفارى را در مدينه جانشين كرد. ده هزار نفر همراه پيامبر بودند و تقريبا همه انصار و مهاجر همراه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله آمده بودند. پيامبر در مرالظهران فرود آمد و هنوز قريشيان بى‏خبر بودند. در آن شب ابوسفيان، حكيم‏بن حزام و بديل‏بن ورقا از مكه خارج شدند تا خبرى بيابند. عباس‏بن عبدالمطلب در راه به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله برخورد كرد.» وقتى پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهوارد مر الظهران شد، عباس گفت: «به خدا اگر پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله ناگهان بر قريشيان درآيد و به زور وارد مكه شود، براى هميشه نابود مى‏شوند.» بر استر سپيد پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نشست تا كسى را گرد آورده، به او بگويد مكيان را خبر دهد تا قريشيان از ايشان امان گيرند. عباس، ابوسفيان را در راه يافته، نزد پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهآورد و او را به تسليم وا داشت. ابوسفيان به توصيه عباس، اسلام آورد و به خواهش وى، پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهخانه ابوسفيان را امن قرار داد كه هر كس به آنجا رود در امان باشد. عباس او را نگه داشت، تا لشكر خدا را ديد. ابوسفيان به عباس گفت: اى ابوالفضل! هرگز چنين پادشاهى نديده‏ام. او نيز گفت: اين حساب پادشاهى نيست، بلكه پيامبرى است. ابوسفيان همراه عباس وارد مكه شد و تسليم شدن قريش را اعلام كرد. او رو به مردم كرد و گفت: «واحدهايى از ارتش اسلام كه هيچ كس را تاب مقاومت آنان نيست، شهر را محاصره كرده‏اند و چند لحظه ديگر وارد شهر مى‏شوند. پيشواى آنان محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به من قول داده كه هر كس به مسجد و محيط كعبه پناه ببرد و يا اسلحه به زمين بگذارد، درِ خانه خود را به عنوان بى‏طرفى ببندد و يا وارد خانه من يا خانه حكيم‏بن حزام گردد، جان و مال او محترم و از خطر مصون است.»554

بدين‏سان، وجود عباس در فتح مكه بسيار سودمند و به نفع طرفين گرديد؛ چراكه سبب شد قريش، پس از سال‏ها درگيرى، بدون جنگ و خون‏ريزى تسليم سپاه اسلام شود و فتح مكه بدون خون‏ريزى صورت بگيرد. از اين نظر بعيد نيست كه حركت او به دستور پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبوده تا در اين بين نقش اصلاح‏طلبانه خود را ايفا كند. ابوسفيان با اين پيام، آنچنان روحيه مردم مكه را تضعيف كرد كه اگر فكر مقاومت در دسته‏اى نيز وجود داشت، بكلى از بين رفت و همه مقدماتى كه از شب گذشته، با اقدامات عباس صورت گرفته بود به ثمر رسيد و فتح مكه، آن هم بدون مقاومت قريش، امرى مسلم گرديد.555 پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در روز فتح مكه منصب سقايت را به عباس‏بن عبدالمطلب داد. او در زمان جاهليت نيز عهده‏دار اين منصب بود و پس از وى نيز اين كار به عهده فرزندانش بود. عباس در طائف باغى داشت كه محصول آن را مى‏فروخت و در دوره جاهليت و اسلام به مصرف هزينه‏هاى سقايت مى‏رساند. فرزندان عباس نيز اين كار را ادامه دادند.556

عباس در غزوه حنين حضور چشمگيرى داشت. در اين جنگ، پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با ده هزار لشكر از مسلمانان به سوى دشمن حركت كردند.557 بيشتر مسلمانان چنين مى‏پنداشتند كه شكست نخواهند خورد؛ زيرا چنين ارتشى در آن روز بسيار كم‏نظير بود و همين امر موجب فريب خوردن سپاه اسلام شد و همين كثرت افراد عامل شكست ابتدايى آنها گرديد. وقتى چشم ابوبكر به فزونى افراد افتاد، شگفت‏زده شد و گفت: «امروز با اين لشكر ما شكست نخواهيم خورد.» ولى نتيجه اوليه پيكار مغاير پندار آنها شد و وقتى با مشركان برخورد كردند، چندان درنگ نكرده، همگى گريختند و كسى نزد پيغمبر نماند جز ده نفر كه نه نفر آنها از قبيله بنى‏هاشم بودند.

عباس‏بن عبدالمطلب در سمت راست پيغمبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، فضل‏بن عباس در سمت چپ آن حضرت و اميرالمؤمنين عليه‏السلام پيش روى او با شمشير مى‏جنگيدند. تا اينكه خداوند اين آيه را نازل كرد: «ثُمَّ أَنَزلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ.»(توبه: 26)؛ آن‏گاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود بر مؤمنان فرود آورد.

در اين جنگ در حالى كه عباس افسار مركب پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهرا در دست داشت، گروهى از دشمنان كه از بنى‏ليث از كنانه بودند، قصد جان پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را كردند كه در اين هنگام، عباس يكى از آنها را بغل كرد و به يكى از مواليان پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله گفت: «بزن و نگران مباش كه كدام‏يك از ما را مى‏زنى.» آن غلام، دشمن را كشت. برادر مقتول آمد، عباس با او نيز همان كار را كرد. بنا بر اين روايت، عباس با شش نفر ديگر از دشمن نيز همين كار را انجام داد، سپس پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله او را خواست و صورتش را بوسيده و در حق او دعا كرد.558 در اين نبرد، هنگامى كه مسلمانان پا به فرار گذاشتند و گروه اندكى نزد پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهماندند، پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله از عباس كه صداى بلند و رسايى داشت خواست تا فرياد زند و آنها را به جهاد دعوت كند.

عباس مى‏گويد: «وقتى مسلمانان و مشركان روياروى يكديگر قرار گرفتند، مسلمانان گريختند. من خود را به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله رساندم و دو طرف لجام استر را در دست گرفتم. پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله سوار بر استر سفيدرنگ خود بودند و من تلاش كردم كه با كشيدن دهنه استر حيوان را رام كنم. من صداى بلندى داشتم، از اين‏رو، پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به من فرمود: اى عباس، فرياد بزن و بگو: «اى گروه انصار، اى اصحاب بيعت رضوان» و من چنان كردم و آنان چنان به سوى پيامبر بشتافتند كه گويى ماده شترانى بودند كه به سوى بچه خود برمى‏گردند و فرياد مى‏كشيدند: گوش به فرمانيم. و در اين حال، مردم در گرداگرد آن حضرت جمع شدند.»559 با فرا خواندن عباس و حضور مجدد مسلمانان، آنها توانستند بر مشركان غلبه پيدا كنند.

در جنگ تبوك، پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله برخلاف ساير جنگ‏ها كه علنا اظهار نمى‏داشت، موضوع را آشكارا به اطلاع مسلمانان رساند تا تمام امكانات خويش را براى جنگ آماده سازند. همچنين به مسلمانان اطلاع داد كه از كدام راه خواهد رفت و چه قصدى دارد.560 پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله كه از استعداد دشمن و ورزيدگى آنان، به طور اجمال آگاهى داشت، مطمئن بود كه براى پيروزى در اين جنگ، علاوه بر سرمايه معنوى، به نيروى عظيمى نيازمند است.

پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله براى اين امر، مردم را به جهاد و جنگ ترغيب فرموده، آنها را بر آن كار برانگيختند. افرادى را به مكه و اطراف مدينه اعزام داشتند تا مسلمانان را براى نبرد در راه خدا، فراخوانند.

همچنين دستور دادند كه از اموال خويش اعانه جمع كنند. عباس‏بن عبدالمطلب در پاسخ به اين امر، مالى را به حضور رسول‏اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهآورد561 و هنگامى كه گروهى از مردم فقير و مستمند نزد رسول‏اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهآمدند و از ايشان خواستند تا وسيله حركت برايشان فراهم فرمايد، پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله اين آيه را تلاوت كرد: «وَلاَ عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لاَ أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّواْ وَّأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنا أَلاَّ يَجِدُواْ مَا يُنفِقُونَ.» (توبه: 92) و فرمود من چيزى نمى‏يابم. عباس به دو نفر از اين گروه وسيله حركت داد و آنان را راهى جهاد كرد.562

هزينه اساسى سپاه به روايت طبرسى و مقريزى بر عهده متمكنانى مانند عباس‏بن عبدالمطلب، سعدبن عباده، طلحه و زبير و عده‏اى ديگر بود.563

علاوه بر كمك‏هاى عباس در اين نبرد، خود وى نيز در اين جنگ شركت داشت. چنان‏كه ابن‏سعد در طبقات‏الكبرى نقل مى‏كند: در تبوك، اسقف غزه نزد پيامبر آمد و گفت: «اى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، هاشم و عبد شمس كه هر دو بازرگان بودند، در خانه من درگذشتند و اين اموال ايشان است. پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله عباس را فراخواند و فرمود: «اموال هاشم را ميان بزرگان خاندانش تقسيم كن.»564

طبق اين روايت، مى‏توان گفت كه عباس در اين نبرد نيز پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را همراهى كرده است.

عباس در مراسم تكفين و تدفين پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله

پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در دهه آخر صفر سال يازده هجرى بيمار، و بر اثرى اين بيمارى، حال حضرت وخيم شد. شيخ مفيد در امالى با سند خود از ابن‏عباس روايت مى‏كند: «مردان و زنان انصار در مسجد جمع شده بودند و براى حال رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مى‏گريستند. در اين هنگام، عباس و پسرش فضل و على عليه‏السلام داخل شدند و به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله عرض كردند: «اى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله! مردان و زنان انصار در مسجد جمع شده‏اند و به حال شما گريه مى‏كنند، آنها مى‏ترسند كه شما از دنيا برويد.» پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرمود: «دست‏هاى مرا بگيريد. سپس در حالى كه ملحفه‏اى به دور خود پيچيده بود و سرش را با پارچه بسته بود وارد مسجد شد و بر منبر نشست و سخنانى را براى مردم ايراد فرمود.»565 اين مجلس آخرين مجلسى بود كه برگزار شد، تا اينكه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به ملاقات پروردگارش شتافت و به زندگى شصت و سه ساله خويش در دنيا پايان داد. بيست و سه سال تلاش خستگى‏ناپذير، تلاشى كه درست در آستانه آغاز سنين كهولت، يعنى در چهل سالگى، شكل گرفت و تا شصت و سه سالگى ادامه يافت.

نكته‏اى كه در اينجا بايد گفت، درخواست پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهدر دوران پايانى عمر شريفشان از عباس‏بن عبدالمطلب است. چنان‏كه جابربن عبداللّه انصارى روايت مى‏كند كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله عباس‏بن عبدالمطلب را به حضور طلبيد و فرمود: «پس از من قرض مرا ادا كن و به وعده‏هاى من وفا نما.» عرض كرد: «من توانايى انجام دادن آنها را ندارم.» عبداللّه‏بن عباس كه از پاسخ پدرش اطلاع پيدا كرد، گفت: «از مثل تو بزرگى توقع نداشتم كه به درخواست پيغمبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهتوجه نكنى!»

عباس گفت: از خيالى كه كرده‏اى دست بردار؛ زيرا برادرزاده‏ام مرا به كار مشكلى دعوت مى‏كند! آن‏گاه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله على‏بن ابى‏طالب عليه‏السلام را به حضور طلبيد و پيشنهاد كرد كه او عهده‏دار اداى ديون و قراردادهايش بشود. على عليه‏السلام عرض كرد: «من پرداخت قروض شما و وفا كردن به قراردادهاى شما را به عهده مى‏گيرم.»566

به هر حال، پس از اينكه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با دنيا وداع فرمود، يكى از حاضران در آن مجلس كه به نظر اكثر قريب به اتفاق مورخان، عمربن خطاب بود، مدعى شد كه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نمرده است،567 بلكه به سوى پروردگار خود شتافته، همان‏گونه كه موسى به سوى پروردگارش رفت. او چهل روز از پيروان خود غايب بود و پس از اينكه گفته شد او مرده است به نزد ايشان بازگشت. به خدا سوگند، رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبازمى‏گردد و دست و پاى كسانى را كه گمان برده‏اند مرده است، قطع خواهد كرد.568

در آن هنگام از خانواده حضرت، كسى در رحلت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله ترديد نداشت. در اين ميان، عباس‏بن عبدالمطلب به طور صريح اعلام كرد كه برادرزاده‏اش از دنيا رفته است و مردم را براى دفن بدن پاك پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهدعوت كرد. عباس گفت: جسد پيامبر نيز مانند جسد ديگران تغيير رنگ و بو خواهد داد و پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبى‏هيچ گمانى مرده است، در فكر دفن سرورتان باشيد. آيا خداوند هريك از شما را يك بار ولى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهرا دوبار مى‏ميراند؟ و او نزد خداوند بزرگوارتر از آن است كه دو بار بميرد. بر فرض چنان باشد كه شما مى‏گوييد، بر خداوند دشوار نيست كه اگر اراده فرمايد از زير خاك نيز او را زنده بيرون آورد. پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نمرد تا اينكه همه راه‏ها را روشن ساخت، حلال را حلال فرمود و حرام را حرام كرد. زن گرفت و زن طلاق داد. جنگ كرد و صلح بست. هيچ چوپانى اگرچه چندان مهربان باشد كه در قله كوهستان‏ها با عصاى خود براى گوسفندانش برگ بريزد و با دست خود از براى آنان حوض آب سازد، هرگز چنان‏كه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهميان شما زحمت كشيد و توانست شما را تربيت كند و آموزش دهد، زحمت نخواهد داشت.569

مى‏توان گفت: اين صراحت بيان عباس سبب شد تا هرگونه احتمال و بروز هرگونه تفسير و تأويل از جانب مردم تحت تأثير عمر از بين برود. هرچند عمر تا رسيدن ابوبكر به اين گفتار خود ادامه داد. البته بعدها مشخص شد كه هدف اصلى عمر از طرح اين گفتار و انكار رحلت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، ايجاد تشويش و عدم تمركز حاضران تا رسيدن ابوبكر به مجلس بود. از آن‏رو كه پرداختن به اين ماجرا ما را از بحث اصلى دور مى‏سازد، از آن درمى‏گذريم.

كسانى كه پيكر پاك و مقدس رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را غسل دادند و در مراسم خاك‏سپارى آن حضرت نيز شركت داشتند عبارت بودند از: على‏بن ابى‏طالب عليه‏السلام، عباس‏بن عبدالمطلب، فضل‏بن عباس، صالح آزادكرده رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و اسامه.570

شيخ مفيد چنين نقل مى‏كند: «پس از وفات پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهاميرالمؤمنين خواست پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را غسل دهد. فضل‏بن عباس را طلبيد و به او دستور داد براى غسل دادن، آب به دست آن حضرت بدهد. بعد خود، چشمان پيامبر را بست، سپس پيراهن رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را از گريبان تا ناف پاره و شروع به غسل و حنوط و كفن كرد. آن‏گاه بر بدنش نماز خواند. مردم در مسجد بودند و در اين فكر كه چه كسى بر او نماز بخواند كه على عليه‏السلام وارد شد و فرمود: همانا رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در زندگى و پس از مرگ امام ماست، پس دسته دسته برويد و بدون امام بر او نماز بخوانيد. عباس‏بن عبدالمطلب شخصى را نزد ابوعبيده جراح (قبركن اهل مكه)، كه گور را بدون لحد حفر مى‏كرد فرستاد و شخص ديگرى را نزد زيدبن سهل (قبركن اهل مدينه) كه با لحد، قبر حفر مى‏كرد فرستاد. عباس ترديد داشت كه كدام‏يك را انتخاب كند؛ از اين‏رو، گفت: «پروردگارا خودت نوع قبر را براى پيامبرت انتخاب كن.» آن‏گاه ابوطلحه زيدبن سهل آمد. او قبر را آماده كرد، اميرالمؤمنين، عباس، فضل‏بن عباس و اسامه‏بن زيد وارد قبر شدند تا كار دفن او را به عهده بگيرند.»571

عباس بعد از رحلت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در كنار حضرت على عليه‏السلام قرار گرفت و از بيعت با ابوبكر خوددارى كرد. وى ارتباط خوبى با حضرت داشت و بنا بر برخى از روايات، در شب دفن حضرت فاطمه عليهاالسلامكه به صورت مخفيانه صورت گرفت حضور داشت و بر بدن ايشان نماز خواند.572 بررسى اين برهه از حضور عباس‏بن عبدالمطلب مجال ديگرى مى‏طلبد كه ان‏شاءاللّه در آينده انجام خواهد شد.

وفات عباس

عباس‏بن عبدالمطلب در روز جمعه، چهاردهم رجب سال 32 هجرى در دوران خلافت عثمان درگذشت.573 بدن او را على عليه‏السلام و فرزندان عباس غسل دادند. پس از وفات عباس، پيك‏هايى از جانب بنى‏هاشم و عثمان به طرف روستاها و قبايل مختلف رفته، مردم را به شركت در تشييع جنازه او فراخواندند. جمعيت زيادى براى تشييع وى حاضر شدند كه تا آن زمان چنين جمعيتى براى كسى مشاهده نشده بود. پيكر عباس را در مكانى كه جنازه‏ها را در آنجا قرار مى‏دادند، گذاشتند، اما به واسطه ازدحام جمعيت و تنگى جا، جنازه را به بقيع بردند. نماز به امامت عثمان خوانده شد.

هيچ‏يك از مردان، زنان و كودكان از شركت در تشييع جنازه عباس خوددارى نكرده بودند. زنان انصار و مهاجر نيز حضور داشتند و از نخستين كسانى بودند كه بر عباس گريستند. به واسطه ازدحام جمعيت، نزديك شدن به تابوت مشكل بود و حتى بنى‏هاشم از آن، جا مانده بودند. چون كنار قبر بسيار ازدحام شد و مردم براى ديدن جنازه وى هجوم آوردند، عثمان مجبور شد براى دور كردن مردم شرطه‏هاى خود را بفرستد تا راه را براى بنى‏هاشم بگشايند. جنازه تسليم بنى‏هاشم شد. براى دفن وى، على عليه‏السلام و دو فرزندش حسن و حسين عليهماالسلام، عبداللّه و دو برادرش، عبيداللّه و قثم وارد قبر شدند. ابن‏عباس مى‏گويد: «اين تعدد نفرات به خاطر اين بود كه پدرم اندامى درشت و تناور داشت.» بدن عباس را در قبرستان بقيع و مقبره بنى‏هاشم دفن كردند.574 در كنار قبرستان بقيع خانه‏هاى زيادى وجود داشت كه يكى از آنها متعلق به عقيل‏بن ابى‏طالب بود. اين خانه به آرامگاه خصوصى و خانوادگى اقوام و فرزندان رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مبدل گرديد و اولين كسى كه در داخل آن دفن شد پيكر فاطمه بنت اسد بود. پس از آن، عباس‏بن عبدالمطلب در اين خانه دفن گرديد. ابن‏شبه، از قديمى‏ترين مورخان و مدينه‏شناسان، مى‏گويد: «عباس‏بن عبدالمطلب در داخل خانه عقيل و در كنار قبر فاطمه بنت اسد دفن شده است.»575 حتى نقل شده است كه عباس پيش از فوت، محل دفن خود را مشخص و اقدام به حفر قبر در اين مكان كرد.576

اين خانه به همان شكل تا زمان امام حسن مجتبى عليه‏السلامباقى مانده بود و پيكر مطهر ايشان را در اين خانه دفن كردند. پس از آن حضرت، پيكر مطهر امام سجاد، امام باقر و امام صادق عليهم‏السلام در كنار جد بزرگوارشان امام مجتبى عليه‏السلامدفن شد.

در پايان اين بخش ذكر اين نكته ضرورى مى‏نمايد كه شهيد ثانى در كتاب دروس به استحباب زيارت عباس تصريح كرده است.577 در زيارت رسول‏اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله از راه دور نيز آمده است: «السلام على عمك سيدالشهدا. السلام على عمك العباس‏بن عبدالمطلب.»578

نتيجه‏گيرى

در يك جمع‏بندى كلى، نقش عباس در عصر نبوى را مى‏توان در موارد ذيل خلاصه كرد:

1. شركت در پيمان عقبه دوم و سخن گفتن و اعلام حمايت از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله؛

2. اطلاع‏رسانى در جنگ‏هاى مختلف و گزارش آن به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله؛

3. حضور فعال در بعضى از غزوات، همچون جنگ حنين، كه با وجود فرار بسيارى از مسلمانان تا آخرين لحظه به اتفاق معدودى از صحابه، پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را همراهى كرد؛

4. كمك‏هاى مالى در غزوه تبوك و ايفاى نقش در مجهز كردن سپاه؛

6. حضور و ايفاى نقش در مراسم تدفين پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله؛

7. جانب‏دارى او از حضرت على عليه‏السلام پس از جريان سقيفه بنى‏ساعده. وى در اعتراض به انتخاب ابوبكر از افراد معدودى بود كه در خانه فاطمه عليهاالسلاممتحصن شد.

شواهد تاريخى حاكى از اين است كه عباس بعد از جناب ابوطالب از زمان بيعت عقبه حفاظت از جان پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را آغاز كرد. از همين‏رو، گرايش به حقانيت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله از دوران بعثت در مكه در او بوده و در باطن اسلام را پذيرفته بود. شايد از اين‏روست كه با اكراه در جنگ بدر شركت كرده است. پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله از اسارت او ناراحت بود. او اطلاعات جنگ احد را به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهمى‏رساند.

نكته ديگر اينكه وى به ولايت حضرت على عليه‏السلاماعتقاد درخور و ريشه‏دارى داشت، به گونه‏اى كه هرگز حاضر نشد دست از ولايت ايشان بكشد و خلافت خلفا را بر حقانيت على عليه‏السلام ترجيح دهد.

گرچه نمى‏توان گفت عباس مانند سلمان، ابوذر و عمار تنها در سايه ايمان والاى خود از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهو اميرمؤمنان عليه‏السلام دفاع مى‏كرد؛ زيرا پيوند خويشاوندى و عصبيت قومى نيز در اين موارد مؤثر بوده است؛ ولى بى‏ترديد چنين نبوده كه عباس از باورهاى مذهبى تهى بوده و تنها به خاطر وابستگى‏هاى قبيله‏اى و خويشاوندى از آنها دفاع مى‏كرده است.

وى شخصيت محبوبى نزد پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بود. جملاتى از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در تأييد اين مطلب موجود است. براى مثال، پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مى‏فرمايد: «عباس بخشنده‏ترين قريش و بيش از سايران اهل صله رحم بوده است..»579 يا اينكه ايشان فرمودند: «بهترين برادرانم على است و بهترين عموهايم حمزه و عباس، برادران پدرم هستند.»580

البته اين به معناى تنزيه كامل عباس نيست؛ زيرا در برخى از برهه‏ها ما شاهد نقاط تاريكى در زندگى وى هستيم؛ مواردى همچون: دريافت ربا در دوران قبل از اسلام؛ عدم اعتراض به رأى جلسه دارالندوه براى طرح نقشه قتل پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و قبول نكردن درخواست پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبراى اداى ديون و قراردادهاى پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبعد از رحلت ايشان، شاهد اين مدعاست.

در پايان ذكر اين نكته ضرورى است كه شخصيت مورد بحث پس از رحلت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در كارهاى سياسى دخالتى نداشت، اما فرزندان وى در عرصه‏هاى مختلف حكومتى حضور فعالى داشتند، كه در جريان‏هاى آن عصر تأثيرگذار بودند.

منابع

ـ ابن ابى‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، تحقيق محمدابوالفضل ابراهيم، ط. الثانيه، بيروت، دار احياءالتراث العربى، 1386ق.

ـ ابن‏اثير، على‏بن ابى‏الكرم، الكامل فى التاريخ، بيروت، دارصادر، 1385ق.

ـ ـــــ ، أسدالغابة فى معرفة الصحابة، بيروت، دارالفكر، 1409ق.

ـ ابن حبيب، المحبر، تحقيق ايلزه ليختن شتيتر، بيروت، دارالآفاق الجديده، بى‏تا.

ـ ابن‏سعد، الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، 1410ق.

ـ ابن‏شبه نميرى، تاريخ‏المدينة المنوره، قم، دارالفكر، 1410ق.

ـ ابن‏هشام، السيرة النبويه، بيروت، دارالمعرفه، بى‏تا.

ـ اللّه‏اكبرى، محمد، عباسيان از بعثت تا خلافت، تهران، منير، 1382.

ـ بلاذرى، احمدبن يحيى، انساب الاشراف، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت، دارالفكر، 1417ق.

ـ دينورى، ابن‏قتيبه، الامامة والسياسة، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالاضواء، 1410ق.

ـ ـــــ ، المعارف، تحقيق ثروت عكاشه، ط. الثانيه، قاهره، الهيئه المصريه العامه للكتاب، 1992م.

ـ ذهبى، شمس‏الدين محمد، سير اعلام النبلاء، ط. التاسعه، بيروت، مؤسسة الرساله، 1413ق.

ـ زرگرى‏نژاد، غلامحسين، تاريخ صدر اسلام، چ چهارم، تهران، سمت، 1385.

ـ سبحانى، جعفر، فروغ ابديت، چ ششم، قم، دفتر تبليغات اسلامى، 1370.

ـ صدوق، محمدبن على، علل الشرائع، قم، داورى، بى‏تا.

ـ ـــــ ، عيون أخبارالرضا، ترجمه على‏اكبر غفارى، تهران، صدوق، 1372.

ـ طباطبائى، سيد محمدحسين، الميزان، قم، جامعه مدرسين، بى‏تا.

ـ طبرسى، فضل‏بن حسن، اعلام‏الورى باعلام‏الهدى، چ سوم، تهران، اسلاميه، 1390ق.

ـ ـــــ ، مجمع‏البيان، چ سوم، تهران، ناصر خسرو، 1372.

ـ طبرى، محمدبن جرير، تاريخ الامم والملوك، تحقيق محمدابوالفضل ابراهيم، ط. الثانيه، بيروت، دارالتراث، 1387ق.

ـ عسقلانى، ابن‏حجر، الاصابه فى تمييزالصحابه، بيروت، دارالكتب العلميه، 1415ق.

ـ على، جواد، المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، قم، شريف الرضى، بى‏تا.

ـ فيروزآبادى، سيدمرتضى، فضائل الخمسة من الصحاح الستة، چ دوم، تهران، اسلاميه، 1392ق.

ـ قمى، شيخ عباس، مفاتيح‏الجنان، قم، مؤمنين، بى‏تا.

ـ مجلسى، محمدباقر، بحارالانوار، تهران، چاپ اسلاميه، بى‏تا.

ـ مفيد، محمدبن محمدنعمان، ارشاد فى معرفة حجج‏اللّه على العباد، قم، المؤتمر العالمى لالفيه الشيخ المفيد، 1413ق.

ـ ـــــ ، امالى، قم، كنگره شيخ مفيد، 1413ق.

ـ ميرشريفى، سيدعلى، پيام‏آور رحمت، تهران، سمت، 1385.

ـ نجمى، محمدصادق، تاريخ حرم ائمّه بقيع، قم، مشعر، 1380ق.

ـ واقدى، محمدبن عمر، المغازى، تحقيق مارسون جونس، ط. الثالثة، بيروت، مؤسسة الاعلمى، 1409ق.

ـ يعقوبى، احمدبن ابى‏يعقوب، تاريخ يعقوبى، بيروت، دارصادر، بى‏تا.

ـ يوسفى غروى، محمدهادى، تاريخ اسلام عصر پيامبر اعظم، ترجمه و تلخيص حسينعلى عربى، قم، مجمع‏الفكر الاسلامى، 1386.

\* كارشناسى ارشد تاريخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم عليه‏السلام. دريافت: 10/4/90 ـ پذيرش: 10/10/90.

hoseynesmaeilzadeh@yahoo.com

489ـ ابن‏قتيبه دينورى، المعارف، تحقيق ثروت عكاشه، ص 121.

490ـ ابن‏سعد، طبقات الكبرى، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، ج 4، ص 21.

491ـ ابن‏اثير، اسدالغابة، ج 3، ص 60.

492ـ ابن‏قتيبه دينورى، المعارف، ص 121.

493ـ ابن‏هشام، السيرة النبوية، تحقيق مصطفى السقار، ج 1، ص 195.

494ـ ابن‏سعد، همان، ج 4، ص 7.

495ـ محمدبن على صدوق، عيون اخبارالرضا عليه‏السلام،

496ـ ابن حبيب، المحبر، تحقيق ايلزه ليختن شتيتر، ص 455.

497ـ ابن اثير، اسدالغابة، ج 3، ص 63.

498ـ ابن‏سعد، همان، ج 8، ص 203؛ ابن‏حجر عسقلانى، الاصابه، تحقيق عادل احمد عبدالمحمود و على‏محمد معوض، ج 1، ص 84.

499ـ ابن‏سعد، همان، ص 217.

500ـ ابن عدالبر، الاستيعاب فى معرفه‏الاصحاب، ج 4، ص 1908.

501ـ احمدبن يحيى بلاذرى، انساب‏الاشراف، ج 4، ص 21؛ ابن‏قتيبه دينورى، المعارف، ص 592.

502ـ شمس‏الدين محمد ذهبى، سير اعلام‏النبلاء، ج 2، ص 79ـ80.

503ـ محمد اللّه‏اكبرى، عباسيان از بعثت تا خلافت، ص 22، به نقل از: ابن ابى‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، ج 13، ص 225ـ226.

504ـ جواد على، المفصل فى تاريخ‏العرب قبل‏الاسلام، ج 7، ص 440.

505ـ همان، ص 441.

506ـ همان، ص 440.

507ـ سيد محمدحسين طباطبائى، الميزان، ج 3، ص 426؛ فضل‏بن حسن طبرسى، مجمع‏البيان، ج 2، ص 210.

508ـ احمدبن ابى‏يعقوب يعقوبى، تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 110؛ ابن اثير، الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 302.

509ـ جواد على، همان، ج 7، ص 442ـ447.

510ـ همان، ص 447.

511ـ ابن‏سعد، همان، ج 4، ص 22.

512ـ ابن‏هشام، همان، ج 1، ص 246.

513ـ ابن‏سعد، همان، ج 4، ص 10ـ11؛ ابن‏اثير، الكامل، ج 2، ص 132ـ133.

514ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 1، ص 57.

515ـ ابن عبدالبر، همان، ج 2، ص 811.

516ـ ابن‏سعد، همان، ج 4، ص 23.

517ـ ابن‏هشام، همان، ج 1، ص 441؛ ابن اثير، الكامل، ج 2، ص 98.

518ـ ابن‏اثير، الكامل.

519ـ ابن‏سعد، همان، ج 1، ص 172.

520ـ همان، ج 4، ص 6.

521ـ محمدهادى يوسفى غروى، تاريخ اسلام، ترجمه و تلخيص حسينعلى عربى، ص 229ـ230.

522ـ همان.

523ـ ر.ك: ابن‏هشام، همان، ج 1، ص 480.

524ـ همان.

525ـ غلامحسين زرگرى‏نژاد، تاريخ صدر اسلام، ص 316.

526ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 4، ص 2ـ3.

527ـ ابن‏عساكر، تهذيب، ج 7، ص 232.

528ـ شمس‏الدين محمد ذهبى، همان، ج 2، ص 98.

529ـ احمدبن ابى‏يعقوب يعقوبى، همان، ج 2، ص 46.

530ـ ابن اثير، اسدالغابة، ج 3، ص 110؛ فضل‏بن حسن طبرى، اعلام‏الورى، ص 151.

531ـ شمس‏الدين محمد ذهبى، همان، ص 99.

532ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 4، ص 2ـ3.

533ـ ابن ابى‏الحديد، همان، ج 14، ص 69؛ محمد اللّه‏اكبرى، همان، به نقل از: فخار، ايمان ابوطالب.

534ـ ابن اثير، اسدالغابة، ج 5، ص 185ـ186؛ ابن حبيب، همان، ص 53.

535ـ محمد اللّه‏اكبرى، همان.

536ـ ابن‏سعد، همان، ج 4، ص 7.

537ـ محمدبن على صدوق، علل الشرايع، ج 1، ص 201؛ همو، الخصال، ج 2، ص 559.

538ـ احمدبن ابى‏يعقوب يعقوبى، همان، ج 1، ص 45.

539ـ همان.

540ـ ابن‏سعد، همان، ج 4، ص 7؛ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 4، ص 2ـ3؛ محمدبن جرير طبرى، تاريخ‏الامم و الملوك، ج 2، ص 461؛ احمدبن ابى‏يعقوب يعقوبى، همان.

541ـ ابن‏سعد، همان.

542ـ همان؛ ابن‏هشام، همان، ج 1، ص 629.

543ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 4، ص 3.

544ـ ابن‏سعد، همان.

545ـ شمس‏الدين محمد ذهبى، همان، ج 2، ص 83؛ محمدبن جرير طبرى، تاريخ‏الامم و الملوك، ج 2، ص 160.

546ـ ابن‏هشام، همان، ج 1، ص 629.

547ـ همان.

548ـ احمدبن ابى‏يعقوب يعقوبى، همان، ج 2، ص 45ـ46؛ ابن‏سعد، همان، ج 4، ص 13ـ14.

549ـ همان.

550ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 1، ص 355؛ ابن اثير، اسدالغابة، ج 3، ص 61.

551ـ محمدبن عمر واقدى، المغازى، تحقيق مارسون جونس، ج 1، ص 204.

552ـ

553ـ ابن‏سعد، همان، ج 4، ص 12.

554ـ ابن‏هشام، همان، ج 2، ص 400ـ405؛ محمدبن جرير طبرى، تاريخ‏الامم و الملوك، ج 3، ص 52ـ55؛ ابن اثير، الكامل، ج 2، ص

242ـ245.

555ـ جعفر سبحانى، فروغ ابديت، ج 2، ص 321ـ330.

556ـ محمدبن عمر واقدى، همان، ج 2، ص 838.

557ـ همان، ج 3، ص 894.

558ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 4، ص 3.

559ـ محمدبن عمر واقدى، همان، ج 3، ص 898؛ ابن‏هشام، همان، ج 4؛ محمدبن محمد نعمان مفيد، ارشاد، ج 1، ص 142.

560ـ همان.

561ـ همان، ج 3، ص 991.

562ـ محمدبن عمر واقدى، همان، ج 3، ص 993ـ994.

563ـ سيدعلى ميرشريفى، پيام‏آور رحمت، ص 219.

564ـ ابن‏سعد، همان، ج 4، ص 14.

565ـ محمدبن محمد نعمان مفيد، الامالى، ص 45ـ47.

566ـ سيدمرتضى فيروزآبادى، فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج 3، ص 46.

567ـ ر.ك: احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 1، ص 567.

568ـ ابن‏سعد، همان،ج 2، ص 204؛ ابن‏هشام، همان، ج 4، ص 305.

569ـ ابن‏سعد، همان، ج 2، ص 204ـ205.

570ـ همان، ج 2، ص 213.

571ـ محمدبن محمد نعمان مفيد، ارشاد، ج 1، ص 187ـ189.

572ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 1، ص 402؛ محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 43، ص 189.

573ـ همان، ج 4، ص 22.

574ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان؛ ابن‏سعد، همان، ج 4، ص 23ـ24.

575ـ ابن‏شبه، تاريخ المدينه‏المنوره، ج 1، ص 127.

576ـ همان.

577ـ محمدصادق نجمى، تاريخ حرم ائمّه بقيع، ص 66.

578ـ شيخ عباس قمى، مفاتيح‏الجنان، ص 632.

579ـ شمس‏الدين محمد ذهبى، همان، ج 2، ص 91.

580ـ محمدبن على صدوق، همان، ج 2، ص 106.